

## حکومت انتخابی

ترجمه: علی رامین

نوشته: جان استوارت میل



### (فصل یکم)

همه تفکرات دربارهٔ انواع حکومتها از دو نظریهٔ بیش و کم ناهمساز دربارهٔ نهادهای سیاسی، یا دقیق‌تر بگوییم، از دو برداشت ناسازگار از ماهیت نهادهای سیاسی نشان دارند.

بعضی بر این اندیشه‌اند که حکومت یکسره فنی عملی است که مسائل آن تنها به وسیله و هدف مربوط می‌شود. انواع حکومت مانند هرگونه اسباب و ابزاری است که از برای دستیافت هدفهای انسانی لازم است؛ این نگرش انواع حکومت را سربه‌سر موضوع ابداع و ابتکار بشر می‌پندارد. بنابراین چون انواع حکومت ساختهٔ آدمی است، فرض براین است که آدمی این اختیار را دارد که آنها را بسازد یا نسازد؛

و درباره چگونگی الگوی آنها تصمیم بگیرد. در این برداشت، حکومت مسأله‌ای است که باید مانند دیگر مسائل روزانه کرد و کار آدمی حل شود. در گام نخست باید هدفهایی که حکومت برای پیشبردشان به وجود می‌آید، تعریف و مشخص گردد. در گام بعد باید پژوهش گردد که از برای دستیافت آن هدفها کدام نوع حکومت مناسبتر است. پس از آنکه درباره این دو نکته خرسند شدیم و حکومتی که بیشترین خیر را با کمترین شر در آمیزد، باز نمودیم، گام بعدی آن است که هموطنان یا کسانی را که نهادهای سیاسی از برایشان بر ساخته می‌شود، پذیرایی عقیده‌ای گردانیم که به طور مخصوص به آن رسیده‌ایم. یافتن بهترین نوع حکومت و باوراندن دیگران به اینکه بهترین نوع همان است، و سپس برانگیختن آنان به اینکه بر داشتن چنان حکومتی پای فشرند، زنجیره اندیشه‌های کسانی است که این نگرش را در فلسفه سیاسی پذیرفته‌اند. اینان ساختار سیاسی را (البته با لحاظ کردن بزرگی و کوچکی آن) همانند خیشی مکانیکی یا ماشین خرمن کوب می‌انگارند.

رویاروی چنین کسانی، استدلالگران سیاسی دیگری صف آراسته‌اند که به هیچ روی پذیرای تشبیه نوع حکومت به ماشین نیستند و حکومت را فرآوردی طبیعی و خودانگیخته می‌شمارند، و علم حکومت را به اصطلاح شاخه‌ای از تاریخ طبیعی می‌دانند. به زعم اینان، گونه‌های حکومت گزیدنی نیست و در اصل باید آن را همانگونه که می‌یابیم، برگیریم. حکومت را نمی‌توان با طرحی پیش - سنجیده<sup>۱</sup> فراساخت. حکومت «ساخته نمی‌شود، بلکه می‌روید.» کار ما با گونه‌های حکومت، مانند دیگر امور واقع در جهان، آن است که خواص طبیعتشان را باز شناسیم و خود را با آنها سازگار گردانیم. در این مکتب نهادهای سیاسی بنیادین هر قوم رویشی جاندار<sup>۲</sup> شمرده می‌شود که از طبع و حیات آن قوم برمی‌آید؛ این نهادها فرآورده عاداتها، غریزه‌ها و نیازهای ناخودآگاه افراد ملت است، نه محصول هدفهای دانسته و آگاهانه آنان. اراده مردم در این باب، جز در پاسخگویی به ضرورت‌های وقت، به مدد ابداعات وقت،<sup>۳</sup> نقشی ندارد؛ این ابداعات، اگر همخوانی بسنده با احساسها و منش ملی داشته باشد، عموماً می‌پاید، و انباشت پی در پی آنها دولتی را برمی‌سازد که برازنده مردم دارنده‌اش باشد؛ ولی تلاشی

عبث خواهد بود که چنان دولتی را به مردمی بپذیرانیم که از طبع و جوّ زیستشان، خودبه‌خود نروئیده باشد. اگر قرار باشد یکی از این دو نظریه را با ردّ کامل نظریهٔ دیگر برگزینیم، تعیین اینکه کدام يك پوچ تر و باطل تر است کاری دشوار خواهد بود. ولی اصولی که آدمیان در باب هر موضوع مناقشه‌آمیز مطرح می‌کنند، اغلب بازنمای بسیار ناقص عقیده‌ها و نظرهای راستین آنان است. هیچکس بر این باور نیست که همه ملت می‌توانند هر نوع نهادی را پدید آورند. تمثیل ابداعات مکانیکی را هر قدر پیش بریم، هیچ کس حتی يك ابزار چوب‌بری یا آهن‌بری را تنها بدین علت که در نفس خود بهترین ابزار است، بر نمی‌گزیند. آدمی این نکته را به دیده می‌گیرد که آیا دیگر چیزهایی را در اختیار دارد که با آن ابزار همراه باشد تا کاربردش را مفید گرداند؟ به‌ویژه آیا کسانی که باید با آن ابزار کار کنند، دانش و مهارت بایستهٔ آن کار را دارند؟ از دیگر سو آنان هم که نهادهای سیاسی را گونه‌ای موجودات جاندار می‌پندارند، بدان وجه که خود را برمی‌نمایند جبر باور سیاسی<sup>۴</sup> نیستند. آنان دعوی آن ندارند که آدمیان یکسر در انتخاب حکومت متبوع خویش بی‌اختیارند، و یا برنگری پیامدهای گونه‌های مختلف حکومت، در تصمیم‌گیری برای برتر دانستن یکی از آنها، تأثیری ندارد. ولی با آنکه هر طرف در رویارویی با طرف دیگر دربارهٔ نظریه خود بسیار سخن به‌گزارف می‌گوید و هیچیک از دو نظریه بی‌قید و شرط برای کسی پذیرفتنی نیست، هر دو نظریه به اختلافی ژرف، بین دو شیوهٔ تفکر باز می‌گردد؛ و با آنکه آشکار است که هیچیک از آن دو سر به سر درست نیست - و همان میزان آشکار است که هیچیک یکسر خطا نیست، باید تلاش ورزیم تا بن هر يك از آنها فرو کاویم و از آن حد از درستی که در هر يك هست، بهره‌جوییم.

پس نخست باید در نظر داشته باشیم که نهادهای سیاسی (هرچند هم که گاه انکار شود) بر ساختهٔ آدمیان است، و خاستگاه و تمامی وجودشان مرهون ارادهٔ انسان است. چنین نبوده است که افراد صبح روزی تابستانی از خواب برخیزند و بنگرند که این نهادها خود به خود در زمین روئیده‌اند. هیچیک از این نهادها شبیه درختانی نیست که چون کاشته شدند، زمانی هم که آدمیان در خوابند همچنان به رشد خود ادامه دهند. نهادهای سیاسی در هر مرحله از وجود، چیست و چونشان باز

بسته کرد و کار ارادی آدمیان است و بنابراین، مانند همه چیزهای برساخته بشر می‌توانند خوب یا بد ساخته شوند. ممکن است در ساختشان بصیرت و مهارت به کار رود یا نرود. نیز برای مردمی که بر اثر فرو گذاشت خود یا فشارهای خارجی نتوانسته‌اند با استفاده از روشهای تجربی و رفع هر خطا، به محض ظهور، حکومتی بر پایه قانون از بهر خویش فرا آورند، یا قدرتمندانی که از آن عمل زیان می‌دیده‌اند مانع کار شده‌اند، این تأخیر در پیشرفت سیاسی زیان سنگینی بوده است؛ ولی دلیل آن نیست که آنچه به حال دیگران مفید بوده به حال ایشان سودمند نباشد یا هر وقت در آینده به برگرفتن آن عزم کنند، بهره‌مند نشوند.

از سوی دیگر همچنین باید توجه داشت که دستگاه سیاسی خود به خود کار نمی‌کند، همانگونه که نخست به دست آدمیان ساخته شده، بعد هم باید به دست آدمیان، و حتی آدمیان عادی به کار افتد. این دستگاه نه تنها نیازمند رضایت افراد بلکه محتاج مشارکت فعال آنهاست، و باید با گنجاییها و ویژگیهای اشخاص موجود سازگار شود. این امر سه شرط را بایسته است. مردم باید نوع حکومتی را که از بهرشان برپا می‌شود پذیرا باشند یا دست کم آنچنان ناپذیرا نباشند که سدی ناشکستی در راه بر پائیش برافرازند. باید پذیرا و توانا باشند که هر آنچه برای نگهداشت آن بایسته است انجام دهند. و نیز باید پذیرا و توانا باشند که هر آنچه حکومت از آنها چشم می‌دارد تا بتواند منظورهای خود را برآورد، به جا آورند. کلمه «به‌جا آوردن» باید به‌گونه‌ای مفهوم شود که هم عمل کردن را شامل گردد و هم خودداری از عمل را. مردم باید یارای برآوردن شرایط عمل و شرایط خودداری از عمل را داشته باشند که هم از برای نگهداشت حیات حکومت لازم است و هم از برای توانمند گرداندن آن در دستیافت هدفهایی که رسیدن به آنها توجیه‌کننده موجودیت آن است.

برآورده نشدن هر یک از این شرطها، هر نوع حکومت را - با هر نوید دلپسندی که برای آینده داشته باشد - برای مورد خاص خود، نامناسب خواهد کرد. نخستین مانع، یعنی واژنش مردم از نوع خاصی از حکومت، نیازمند شرح و بسط چندانی نیست، زیرا ملحوظ شدن آن در حالت نظری امری مسلم است.

مسأله‌ای است که پیوسته پیش می‌آید. تنها نیرویی بیگانه می‌تواند قبیله‌ای از سرخ‌پوستان آمریکای شمالی را وادارد که به قیدهای يك حکومت متشکل و متمدن تن در دهند. همین سخن را می‌توان، هرچند با اطلاق کمتر، دربارهٔ بربرهایی که بر امپراطوری رم تاختند، باز گفت. صدها سال باید می‌گذشت و اوضاع و احوال یکسر دگرگون می‌گشت تا این اقوام آنقدر انضباط می‌یافتند که حتی فرمان رهبان خویش را به هنگامی که زیر چشمشان خدمت نمی‌کردند، گردن می‌نهادند. ملت‌هایی هستند که به صرافت طبع قابلیت هیچ حکومتی جز حکومت چند خانوادهٔ معین را نمی‌پذیرند، خانواده‌هایی که از دیرباز خاستگاه سرداران و فرمانروایان آنها بوده‌اند. برخی ملت‌ها را نمی‌توان جز از راه کشورگشاییهای خارجی به تابعیت رژیم پادشاهی در آورد؛ برخی دیگر به همان میزان از حکومت جمهوری روی می‌گردانند. این مانع امروزه اغلب تا حد غیر قابل‌رفعی بالا می‌گیرد.

در مواردی نیز ممکن است ملتی با نوعی از حکومت مخالفت نداشته باشد - و حتی شاید دوستان آن هم باشد - ولی نخواهد و یا نتواند شرط‌های آن را برآورد. چه بسا یارای آن نداشته باشد که این شرط‌ها را به صورتی که حتی برای حفظ موجودیت ظاهری حکومت بایسته است، به جا آورد. بنابراین بسا که مردمی حکومت آزاد را برتر شمارند، ولی به علت سستی یا بی‌مبادلاتی یا جبن یا نبود روحیهٔ اجتماعی، توان سختکوشیهای لازم برای حفظ آن را نداشته باشند؛ یا هنگامی که حکومتشان مستقیم مورد حمله قرار می‌گیرد، در راهش مبارزه نکنند؛ یا فریب نیرنگ‌هایی را خورند که برای اغفال آنان به کار می‌رود؛ یا بر اثر دلسردیها و هراسهای زودگذر، یا شور و عشقی به يك فرد، چنان اغوا شوند که آزادیهای خود را حتی در پای مردی بزرگ نثار کنند، یا او را امین چنان قدرتهایی سازند که بتواند نهادهای سیاسی آنها را براندازد؛ در همه این موارد چنین مردمی بیش و کم شایستهٔ آزادی نیستند. و هرچند ممکن است برخوردار از آن حتی برای زمانی کوتاه به حالشان سودمند باشد، محتمل نیست که بتوانند در بلندمدت از آن بهره‌مند شوند. همچنین مردمی ممکن است نخواهند یا نتوانند تکلیف‌هایی را برگزارند که نوع خاصی از حکومت ایجاب می‌کند. ملتی که از فرهنگ و تمدن بی‌بهره است، ممکن است تا حدی به برکات

زندگی جامعه متمدن آگاه باشد، ولی نتواند خویشتنداریهایی را که چنین جامعه‌ای نیاز دارد، از خود نشان دهد. شورندگیهای آنان ممکن است بیش از آن خشونت بار باشد، یا غرور شخصی آنان چنان گرانسنگ باشد که نگذارد از ستیزهای شخصی چشم پوشند و کیفر مجرمانی که به واقع و یا به فرض خطایی در برابر آنها مرتکب شده‌اند، به قانون وانهند. در این حالت، حکومت متمدن برای اینکه به راستی برای آنان مفید و مؤثر باشد، لازم است که به حدی کلان استبداد بکار بندد: یعنی حکومتی باشد که مردم نظارتی بر آن نداشته باشند، و قیود جبرآزمیزی را بر اعمال مردم تحمیل کند. نیز مردمی که در مجازات و سرکوب بدکاران با قانون و مقامات مسؤول حکومت به وجه مؤثر همکاری می‌کنند، شاید فقط برای يك آزادی محدود و مشروط اهلیت داشته باشند. مردمی که بیشتر مایل باشند يك جانی را پناه دهند تا تسلیم عدالت کنند؛ یا مانند هندوها برای استتار شخصی که اموالشان را سرقت کرده است سوگند دروغ بخورند و با خودداری از دادن شهادتی علیه وی، از مسائل ناشی از انتقام جویی او در امان بمانند؛ یا مردمی مانند برخی ملل اروپایی تازمانهای اخیر، اگر شخصی فرد دیگری را در انظار عام با خنجر مورد حمله قرار دهد، از آن سوی خیابان بی اعتنا به این حادثه بگذرند، زیرا فکر کنند این وظیفه پلیس است که به موضوع رسیدگی کند، و بی‌خطرتر است که در کاری که به آنها مربوط نیست مداخله‌ای نداشته باشند؛ مردمی که از يك اعدام منقلب شوند، ولی در برابر آدمکشی تکانی هم نخورند - چنین مردمی نیازمند آنند که مقامات حکومتی بیش از هر جای دیگری مجهز و مسلح به قدرتهای سرکوبگر باشند، زیرا نخستین ضرورتهای مسلم زندگی متمدن، تکیه‌گاهی جز این ندارد. این حالات اسفبار، در هر مردمی که در زندگی غیر متمدن سربرآورده باشند، غالباً نتیجه حکومت بدپیشین است، که به آنها چنین فهمانده است که قانون برای غایاتی غیر از خیر و صلاح آنها وضع می‌شود، و مجریان آن بیش از کسانی که آشکارا از آن سر می‌پیچند، دشمن آنانند. ولی هرچند مردمی را که اینگونه عادت‌ها در ذهنشان رشد کرده چندان در خور سرزنش ندانیم و شاید به فرجام يك حکومت بهتر بتواند آن عادت‌ها را بزدايد، با این همه تازمانی که این عادت‌ها وجود دارند، مردم گرفتار آنها را

نمی‌توان با همان قدرت اندکی اداره کرد که مردمی علاقه‌مند به قانون و خواهان داشتن نقشی کارگر در اجرای مؤثر آن را می‌توان اداره کرد. نیز، نهادهای انتخابی ارزش چندانی ندارند و یحتمل وسیله‌ای برای خودکامگی یا فریب‌گردند، هنگامی که جامعه رأی دهندگان آنقدر به حکومتشان علاقه‌مند نباشند که به آن رأی دهند، یا، اگر هم رأی دهند، آراء خود را براساس مصالح عمومی ندهند، بلکه آن را در برابر پول بفروشند، یا بنا به خواست و دعوت کسی رأی دهند که بر آنها سلطه دارد یا به کسی رأی دهند که بنا به دلایل شخصی خواهان جلب رضایتش باشند. از اینرو انتخابات عمومی، به جای آنکه حفاظی در برابر سوء حکومت باشد، چیزی جز چرخه اضافی در ماشین آن نخواهد بود. فزوده بر این موانع روحی و اخلاقی، دشواریهای مادی اغلب موانعی برطرف نشدنی در برابر انواع حکومتها هستند. در دنیای باستان، هرچند اغلب وجود یک قدرت مستقل بزرگ یا یک حاکمیت منطقه‌ای امکان پذیر بود، محدوده آنچه می‌توان یک حکومت منظم مبتنی بر رأی مردم<sup>۵</sup> نامید از مرزهای یک جامعه شهری در نمی‌گذشت؛ زیرا شرایط مادی برای تشکیل و ترویج نوعی عقیده همگانی، جز برای کسانی که می‌توانستند در یک جایگاه عمومی گرد آیند و درباره مسائل عمومی بحث و تبادل نظر کنند، وجود نداشت. اغلب چنین پنداشته شده است که این مانع با استفاده از نظام انتخابی برطرف شده است. ولی رفع کامل آن مستلزم آن است که جراید کشور، حتی روزنامه‌ها، جانشین پنیکس<sup>۶</sup> و فروم<sup>۷</sup> شوند، هرچند که در همه جنبه‌ها جانشینی بسنده نباشند. حالاتی از اجتماع وجود داشته است که در آن حتی یک نظام پادشاهی، با وسعتی عظیم نتوانسته هستی خود را پایدارد، و ناگزیر به امیرنشینهای کوچک تقسیم شده است که یا در برابر یکدیگر مستقل بوده‌اند، یا رشته‌ای سست مانند پیوندی فتوالی آنها را در کنار هم حفظ کرده است. زیرا دستگاه حاکمیت، آن کمال را نداشته است که دستورات شخص حکمران را در نقاط بسیار دور به اجرا در آورد. در چنین وضعی حتی سپاهیان، بیشتر به دلخواه خود وفادار و فرمانبردار حکمران بوده‌اند، و آن وسیله وجود نداشته که مردم را وادار به پرداخت مالیاتی سازد که حکمران بتواند با استفاده از آن، ضمانتی برای اجرای فرمانهای خود در سرزمینی وسیع پدید آورد. البته نباید

از نظر دور داشت که این مانع می‌تواند در مواردی بزرگتر و در مواردی کوچکتر باشد. می‌تواند آنچنان بزرگ باشد که بی‌آنکه موجودیت یک نظام حکومتی را یکسر ناممکن سازد، کار آن را بسیار سست و نارسا کند، یا نگذارد که در عمل وجه امتیازی نسبت به حکومت‌های دیگر داشته باشد. این مسأله اخیر بیشتر ناظر به موضوعی است که هنوز به آن نرسیده‌ایم، و آن گرایش‌های انواع مختلف حکومت به ترقی و پیشرفت است.

تا اینجا آن سه شرط بنیادین سازگاری انواع حکومت را با مردمی که باید وسیله آن اداره شوند، برنگریسته‌ایم. اگر هواداران آنچه می‌توان نظریه طبیعی سیاست<sup>۱</sup> خواند بر بایستگی این سه شرط پافشارند و اگر بر این نظر باشند که هیچ حکومتی جز با برآوردن شرط اول و دوم و، تا حد زیادی، شرط سوم نمی‌تواند پباید، نظریه آنان در چنین حد و مرزی منازعه‌ناپذیر خواهد بود. ولی اگر بخواهند از آن حد فراتر روند، دیگر به گمان من نمی‌توان از نظریه‌شان دفاع کرد. همه آنچه ما درباره بایستگی شالوده‌ای تاریخی برای نهادهای سیاسی و ضرورت هماهنگی آنها با عرف و منش ملی جامعه و چیزهایی از این گونه شنیده‌ایم، یا به معنی آنچه گفتیم بوده است و یا ناظر به این موضوع نبوده‌اند. همراه با این گفته و گفته‌های همانند موضوعات صرفاً احساسی زیادی بیان شده‌اند که بسیار از حد مفهوم عقلی آنها در می‌گذرند. ولی، چون از دیدگاه عمل بنگریم، لازمه‌های ادعا شده نهادهای سیاسی، جز تسهیلاتی برای تحقق سه شرط یاد شده نیست. هنگامی که نهادی (یا گروهی از نهادها) راهش به یاری عقیده‌ها، سلیقه‌ها و عادات مردم هموار شود، مردم نه تنها آسانتر به پذیرفتش برانگیخته می‌شوند، بلکه سهلتر خواهند آموخت (و از آغاز بیشتر تمایل خواهند داشت) که هر آنچه برای نگهداشت این نهادها بایسته است و موجب می‌گردد که آنها برترین آثار خود را به بار آرند، انجام دهند. اگر قانونگذار در وضع قوانین، از عادات و احساسات موجود بهره‌نگیرد، خطایی بس بزرگ مرتکب خواهد شد. از سوی دیگر، اگر این عوامل صرفاً یاری‌دهنده و تسهیل‌کننده را به سطح شرط‌هایی لازم فراکشیم، سخنی بس به گزاف گفته‌ایم. درست است که مردم به برگزاردن آنچه مالوفشان است آسانتر برانگیخته می‌شوند و سهل‌تر



هم انجامش می دهند، ولی می توانند امور تازه و بی پیشینه را هم بیاموزند. آشنایی و الفت ذهنی کمکی بزرگ است، ولی تماس پیوسته با يك عقیده و نظر، حتی اگر در آغاز بیگانه باشد، آن را به صورت چیزی آشنا و مألوف در خواهد آورد. موارد بسیاری بوده است که تمامی مردم، مشتاق دست زدن به کارهای بدیع و ناآزموده بوده اند. گنجایش يك ملت برای گزاردن امور نوین و سازگار گرداندن خود با اوضاع و احوال جدید، خود یکی از ارکان این مسأله است. در این خصوص، ملت‌های گوناگون و درجات مختلف تمدن، بسیار از یکدیگر متفاوتند. گنجائی يك ملت معین را برای آوردن شرط‌های لازم نوع خاصی از حکومت، نمی توان با قاعده‌ای عام و فراگیر بیان کرد. رهشانه‌های آن باید دانش و آگاهی، توان بازشناسی عملی و خردمندی يك ملت، باشد. نکته دیگری نیز در این باب بایسته نگریستن است چه بسا ملتی برای نهادهای خوب آماده نباشد. ولی برانگیختن میلی در آن بخشی ضروری از آن آمادگی باشد.

توصیه و هواداری کردن از يك نهاد یا نوع خاص از حکومت، و بر نمایاندن امتیازهای آن به درخشانترین وجه، یکی از شیوه‌ها را اغلب تنها شیوه دستیافتی برای آموزش اذهان مردمی است که نه تنها پذیرنده و خواهان نهاد شدند، بلکه در راهش کار و کوشش کنند. میهن پرستان ایتالیایی، در دوران نسل گذشته و حال، برای آماده ساختن مردم ایتالیا از برای آزادی در اتحاد، جز برانگیختن چنین خواستی در آنها، چه وسیله دیگری در اختیار داشتند؟ با این همه کسانی که چنین کاری را بر عهده می گیرند، لازم است که نه تنها به سودمندیهای نهاد یا حکومتی که پیش می نهند به حد کافی معتقد باشند، بلکه گنجاییهای اخلاقی، معنوی و عملی بایسته برای کارکرد آن را به دیده گیرند. در آن صورت هرگز میل و خواستی را در ملتی بر نمی انگیزند که با امکان تحقق آن فاصله زیادی داشته باشد.

برآیند آنچه گفته شد این است که، در حدود مرز بر نهاده این سه شرط که اغلب مورد توجه و اشاره اند، نهادها و گونه‌های حکومت پدیده‌های برگزیدنی بشرند. پژوهش درباره بهترین نوع حکومت در حالت مجرد امری انتزاعی و تخیلی نیست، بلکه کار بست بسیار عملی پژوهشهای علمی است؛ و بنیاد نهادن بهترین

نهادها در هر کشور با نگرش به وضع موجود آن کشور که بترانند به درجاتی پذیرفتنی آن شرطها را برآورده سازند، یکی از معقول‌ترین هدفهایی است که تلاشهای عملی می‌تواند در جهت آن صورت پذیرد. در مورد بیمقدار بودن اثر اراده و خواست آدمی در مسائل مربوط به حکومت، هرچه گفته شود می‌توان عیناً در کم قدر بودن اثر آن در همه زمینه‌های دیگر نیز بیان کرد. در همه امور، بازدارنده‌های بس استواری در برابر قدرت انسان وجود دارد. قدرت آدمی فقط می‌تواند با بهره‌گیری از يك یا چند نیروی طبیعی، کارگر شود. از اینرو نیروهایی که می‌توانند برای منظور مطلوب به کار گرفته شوند باید وجود داشته باشند؛ و این نیروها تنها بر طبق قوانین خود عمل خواهند کرد. نمی‌توانیم مسیر رودخانه را بازگردانیم؛ ولی بر این اساس نمی‌گوییم که آسیابهای آبی "ساخته نمی‌شوند، بلکه می‌رویند". در سیاست مانند علم الحركات (مکانیک) نیرویی که باید محرك موتور باشد باید از خارج دستگاه گرفته شود؛ در صورت نبودن یا کمبود این نیرو که بتواند موانعی را رفع کند که وجودشان قابل انتظار است، دستگاه قادر به انجام وظیفه خود نخواهد بود. این مسأله، خاص فن سیاست نیست، و می‌توان گفت که فن سیاست تابع همان حصرها و شرطهای همه فنون دیگر است.

در این نقطه با ایراد دیگر، یا همان ایراد با شکل و صورت دیگری، روبه‌رو می‌شویم. گفته می‌شود که نیروهایی که تکیه‌گاه بزرگترین پدیده‌های سیاسی اند، تن به فرمانهای سیاستمداران و یا فیلسوفان نمی‌دهند. با تأکید گفته می‌شود حکومت هر کشور در همه جنبه‌های مهم، پیشاپیش به وسیله اوضاع آن کشور در پیوند با توزیع ارکان قدرت اجتماعی تعیین و تثبیت می‌گردد. نیرومندترین قدرت موجود در جامعه، قدرت حاکمه را به دست می‌آورد، و هیچ دگرگونی در ساختار سیاسی نمی‌تواند بیاید مگر آنکه پیش از آن یا همزمان با آن چگونگی توزیع قدرت در همان جامعه دگرگون شود. بنابراین يك ملت نمی‌تواند نوع حکومت خود را انتخاب کند. می‌تواند در جزئیات یا سازمانهای اجرایی نقش تعیین‌کننده داشته باشد، ولی بنیاد کلی، یعنی جایگاه قدرت فائق را اوضاع و احوال اجتماع تعیین می‌کند.

من بیدرنگ می پذیرم که در این نظریه بخشی از حقیقت وجود دارد؛ ولی برای آنکه منشاء فایده‌ای باشد باید با عبارتی دقیق و حد و مرزی صحیح بیان گردد. هنگامی که گفته می شود که نیرومندترین قدرت جامعه، برترین جایگاه را در دستگاه حکومت به دست می آورد، قدرت را به چه معنا مراد می کنیم؟ [آشکار است که در این بیان] ماهیچه و عضله منظور نیست، و گرنه دموکراسی ناب تنها نوع حکومت ممکن الوجود می بود. اگر به نیروی عضلانی محض، دوسازه<sup>۱۰</sup> ثروت و دانایی را برافزاییم به حقیقت نزدیکتر می شویم. ولی هنوز با آن فاصله زیادی خواهیم داشت. نه تنها شمار بزرگتر افراد، اغلب فرودست شمار کوچکتر افراد می شوند، بلکه چه بسا شمار بزرگتر از دارایی و ثروت فزونتر و افرادی از آنها از دانایی بیشتر بهره‌مند باشند، با این حال به زور یا به وسیله دیگر، در انقیاد اقلیتی قرار گیرند که به هردو لحاظ بیمقدارتر از آن اکثریت باشد. برای آنکه این سازه‌های گوناگون قدرت بتوانند نفوذ سیاسی بیابند باید متشکل شوند، و امتیاز تشکیلات لزوماً از آن کسانی است که حکومت را در اختیار دارند. حزبی که به لحاظ همه سازه‌های دیگر قدرت ضعیفتر باشد، هنگامی که قدرتهای حکومت بر آن افزوده شود، می تواند بر دیگر احزاب مسلط گردد و چه بسا تا مدتها فقط از همین راه سلطه خود را حفظ کند؛ البته بدون شك حکومتی که در چنین وضعی قرار داشته باشد در حالتی است که آن را در علم الحركات (مکانیک) تعاون ناپایدار<sup>۱۱</sup> می خوانند و مانند شیئی است که بر سطح کوچکتر خود تکیه کرده است و به مجرد آنکه با ضربه‌ای از این حالت خارج شود، به جای آنکه به حالت پیشین خود باز گردد هرچه بیشتر از آن دور خواهد شد.

ولی باز هم ایرادهای قوی تری در برابر این نظریه حکومت، به کیفیتی که معمولاً بیان می شود، مطرح است. آن قدرت در جامعه که تمایل دارد به قدرت سیاسی مبدل گردد، قدرتی ایستا و اثر پذیر نیست بلکه قدرتی فعال و اثرگذار است. به عبارت دیگر بخش بسیار کوچکی از تمامی قدرت موجود، به صورت فعال و اثرگذار در می آید. به زبان سیاسی، بخش اعظم قدرتهای [سیاسی] را اراده تشکیل می دهد. پس اگر اعمال ارادی را از محاسبه خارج سازیم، چگونه می توانیم سازه‌های قدرت سیاسی را [به درستی] بر شماریم؟ اگر چنین اندیشیم که افراد

صاحب قدرت در اجتماع همان کسانی اند که در نهایت قدرت حکومت را اعمال می کنند و بنابراین بیهوده خواهد بود که بکوشیم از راه کار کردن بر افکار عمومی بر تشکیلات حکومت نفوذ کنیم، فراموش کرده ایم که افکار عمومی خود یکی از کارسازترین نیروهای اجتماعی است. يك انسان با اعتقاد، قدرتی اجتماعی است که با نود و نه نفر که فقط تعلقاتی دارند، برابری می کنند. کسانی که بتوانند جامعه را به پذیرش برتری نوع خاصی از حکومت یا هر نوع واقعیت اجتماعی دیگر متقاعد سازند، شاید مهمترین گام را در سوق دادن قدرتهای اجتماعی به سمت خود برداشته باشند. آن روز که شهید نخستین در اورشلیم سنگسار شد، و در این حال کسی که قرار بود حواری مسیح بشود ایستاده بود و "به مرگ اورضایت داد" آیا کسی فکر می کرد که گروه شخص سنگسار شده در آن زمان و مکان بزرگترین قدرت اجتماع باشد؟<sup>۱۲</sup> آن رویداد دلیل آن نبوده است که آنان در چنین وضعی بودند؟ زیرا اعتقادات آنها در آن زمان نیرومندترین اعتقادات موجود بود. همان سازه [قدرت] موجب گردید که يك راهب ویتنبرگ<sup>۱۳</sup> در مجمع وُرمز<sup>۱۴</sup> به قدرتی اجتماعی، نیرومندتر از امپراطور شارل پنجم و همه پرنسهای که در آن محل گرد آمده بودند، مبدل گردد. ولی می توان گفت که اینها مواردی است که مذهب در آنها دخالت داشته باشد، و اعتقادات مذهبی از قدرتی ویژه برخوردارند. پس اجازه دهید يك مورد سیاسی را در نظر بگیریم، که در آن مذهب نقش غالب و تعیین کننده نداشته باشد. اگر کسی نپذیرد که تفکر نظری یکی از سازه های اصلی قدرت اجتماعی است، باید به آن روزگاری بنگرد که در آن کمتر اورنگی در اروپا وجود داشت که پادشاهی آزادیخواه و اصلاح طالب، یا امپراطوری آزادیخواه و اصلاح طلب، یا شگفت انگیزتر از همه، پایی آزادیخواه و اصلاح طلب بر آن تکیه زده باشد، عصر فردريك کبیر، کارترین دوم، ژوزف دوم، پتر لئوپولد، بندیکت چهاردهم، گانگانلی، پمپال، آراند<sup>۱۵</sup>؛ آن زمان که بور بونهای ناپل همه آزادیخواه و اصلاح طلب بودند، و همه ذهنهای پویا در میان اشراف فرانسه آکنده از عقایدی بود که کوتاه زمانی بعد برای شان بسیار گران تمام شد. بیگمان این حجت قاطعی بر این واقعیت است که قدرت مادی و اقتصادی محض؛ به هیچ وجه نمی تواند قدرت اجتماع

باشد. علت پایان گرفتن بردگی سیاهان در امپراطوری انگلستان و سرزمینهای دیگر، نه تغییری در توزیع منافع مادی، بلکه گسترش اعتقادات اخلاقی بود. بردگان وابسته به زمین در روسیه اگر آزادی خود را به یک احساس وظیفه مدیون نباشند، دست کم به رشد عقاید روشن بینانه‌تر در باب مصالح راستین کشور وامدارند. آنچه تعیین کننده کردار آدمی است، محتوای اندیشه است؛ و هرچند باورها و اعتقادات انسانهای میانحال بس بیشتر متأثر از موقعیت شخص آنهاست تا عقل و منطق آنها. با اینهمه تاثیر باورها و اعتقادات کسانی که دارای موقعیتی متفاوتند و یا باورها و اعتقادات جامعه فرهیختگان بر ذهن آنها، تأثیری ناچیز نیست. بنابراین هنگامی که فرهیختگان در وجه عام، سامانی اجتماعی یا نهادهای سیاسی و جز آنها را خوب تشخیص دهند و دیگری را بد، یکی را مطلوب بدانند و دیگری را مذموم، آنکه در این میان امتیاز یابد، می تواند به آن قدرت فائق اجتماعی که هستی اش را پاس دارد، پشتگرم شود. این گزیده گفتار که نیروهای اجتماعی موجود در هر کشور تعیین کننده چگونگی حکومت آن کشور است، تنها بدان مفهوم درست است که مشوق کوششهایی از برای گزینشی معقول میان انواع حکومتهای ممکن در وضع موجود اجتماع باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

\* \* پی نوشتها و مآخذ:

1. Premeditated design
2. organic growth
3. Contrivances of the moment
4. Political Fatalists
5. regulated popular government

۶. پنیکس (Pnyx) محل گرد هم آیی مجمع آتن. م.

۷. فروم (Forum)، میدان بزرگ تجمع مردم در روم باستان. - م.

8. naturalistic theory of politics
9. freedom in unity
10. element
11. unstable equilibrium

۱۲. اشاره به استفن قدیس، نخستین شهید مسیحی و پولس قدیس، یعنی شاتول، است که بر اعدام استفن نظارت داشت. (م)

### 13. Wittenberg

۱۴. ورمز (Worms) شهری درهسه واقع در آلمان غربی در کنار رود راین است. در سال ۱۵۲۱ مجمعی در این شهر تشکیل شد که در آن مارتین لوتر به الحاد محکوم گردید، این مجمع آغاز جنبش اصلاح در آلمان است. (م)

۱۵. در اینجا اشاره به سیاستمدارانی است که حدوداً در دوره روشنگری زیسته و زیر نفوذ انکار و عقاید رایج در آن روزگار قرار گرفته‌اند. آنان همه بانی اصلاحات اجتماعی و استقرار حکومت‌های دنیوی بودند و با نگرش‌های فرقه یسوعیان مخالفت می‌ورزیدند. (م)

